

به هر صف سر رمح آتش‌فشان درخشنده چون انجم از کوهکشان اصلمش بیگ پرناک قاجار که سرکشیک آن قلعه فلک آثار بود، به حکم خلوص با سپهسالار قاجاریه در حفظ دروازه مخصوص اهتمامی نکرده، در فتح و فتوح بر روی نواب فتحعلی خان برگشاده؛ و دلیران قلعه گیر باره‌فکن را به درون حصار استوار راه داده، خان خشمگین سوگوار به درون حصار رفته با گروهی از تراکمه و قاجار به عمارات بیگلربیگی تاخته. اتفاقاً ملامحسن نامی از اهالی ولایت هزار جریب که خطی چون خط گلرخان دلفریب با رونق و زیب داشت، برای نایب‌الایاله به خط نسخ کتابی همی نگاشت.

چون برودت هوا در آن مرد نساخ تأثیری کرده بود، میرزا احمد قزوینی خرقه خود را بر دوش او افکنده و خود احتیاطاً به وثاقی دیگر خزیده؛ و از این سانحه احتیاطی گزیده، او را سپهر بلای خود ساخته. سپهسالار قاجار و دلیران دشمن شکار با شمشیرهای آخته بر سر وی تاخته او را به تصور میرزا احمد قزوینی پاره پاره کردند.

چون دانستند که بیگلربیگی و نایب خاسر و خایف و خایب در کنجی دیگر خزیده‌اند، همّت بر دفع آنان گماشته با تیغ‌های تیز راه‌گریز بر آنها مسدود کردند. محمدخان ترکمان و میرزا احمد را به ضرب شش پر تیز ریز ریز نمودند؛ و متابعان آنان را نیز در خون کشیدند، به هرگویی از خون جوئی روان شد و به هرگذاری لاله‌زاری عیان، سرهای سران از تیغ گران همی ریختی و خون دلاوران با خاک درآمیختی.

### لمؤلفه

تو گفتی سران برگهای رزاست شبیخون رستم به روئین دز است  
 ز بس تیغ کاندرا بزرگان رسید نم خون شیران به گرگان رسید  
 تمامت اهالی قلعه از اعالی و ادانی چنانکه شنوی و خوانی پس از این غلبه  
 مغلوب شدند و به عجز و الحاح از در استیمان درآمدند، امیر قلعه گیر دشمن شکن  
 بر بی‌گناهان بیخشود و هرکس از اهل قلعه بود آسوده خاطر برآسود. روزانه دیگر  
 شهرپاری قلعه مبارک‌آباد به مبارکی و فرخی بر خان قاجار مقرر شد، و این خروج  
 مایه ارتقای بر مدارج استقلال و مورث عروج بر بروج جاه و جلال گردید، بامداد

اهالی استرآباد سراسر به حضرت آمدند و مستدعی ورود به شهر مذکور شدند. خان والاشان فتحعلی خان به استرآباد روی آورد، اهالی آن بلد را مطمئن و مرفه الحال کرد، همه به قدم اطاعت به درش پویان شدند و به زبان ضراعت شکرش گویان.

## ذکر عزیمت خان جلیل الشان نواب فتحعلی خان قاجار به فندرسک و قتل شکر بیک گُرد جهان بیگلو

در آن ایام اختلال فرجام که زمان ضعف دولت صفویه موسویه بود شکر بیک نام از اکراد جهان بیگلو با استعدادی تمام در فندرسک از توابع استرآباد حکومت داشت و لوای اعتساف و اجحاف برمی فراشت و مرتکب ائتلاف جمعی از اشراف گشته؛ و بعضی از مردمان معروف را بی گناهی کشته داشت، کسی را مخالفت بدان دارا یارا نبود، بزرگان قاجار ناچار متابعت او کردند و به دربارش رو آوردندی. چون در سلطان خود قوتی و در جبلتش فتوتی دیدند به گرد این عرض گردیدند، چون خان والاشان را مقصد مدافعه بود نه با دولت صفویه مخالفت و منازعه، از قبول این امر ابا کرد و تدارک این کار را محول به وقت قضا نمود.

آخر الامر فضلعلی بیک قاجار شام بیاتی و محمدحسین خان قراموسانلوی قاجار و محمدتقی بیک سرکشیک، کشیک بوهوه و سایر عظاما و امرای قاجار خان والاشان فتحعلی خان را لاعلاج و ناچار کردند؛ و چنانکه رسم اتراک چنگیزی و مغول است که به متابعت فاتحه خوانند و آن اتفاق را مایه فتوح دانند، فاتحه خواندند و سخن راندند. و رای خان بر آن رزم جزم گردید و با جماعتی از سواران جنگی از قاجار و تراکمه راه فندرسک برگرفت. بعد از مدافعه و منازعه چنانکه آهو در پنجه شیر عربین و تیهو در مخلب باز خشین درافتد، شکر بیک در دست سالار قاجار گرفتار آمد و مانند نیشکر بند از بندش جدا کردند و به سزای اعمال بد خویش در رسید، و فندرسک و توابع استرآباد به تصرف درآمده محکوم احکام مطاعه آن سپهدار لازم الاطاعه شدند و رایت ظفر آیت به شهر استرآباد شقه گشا شد.

بعد از چندی خان و الاشان با سواران قاجار و استرآبادی و ترکمان قصد تسخیر مازندران کرده، با جمعی موفور حرکت فرمود. چون محل موسوم به خرابه شهر مضرب خيام و الاشد بر رأی مُلک آرای خان جلالت بنیان مکشوف گردید که سران قاجار ناچار به التزام رکاب ظفرمآب تن در داده و از بیم شمشیر بران سر بر خط فرمان نهاده‌اند و در دل آن گروه شرار رشک و حسد افروخته و بنیان عقل و انصاف آنان را سوخته، ظاهراً کسوت ایلیت و موافقت پوشیده و باطناً در راه طغیان و منافقت کوشند [۵]. چندانکه به مهربانی و چرب‌زبانی به استمالت خاطر و استزالت مرض آن قوم آثار حکمت و حذاقت به ظهور آورد اثری نکرد که گفته‌اند:

### عربیّه

کلّ العداوة ما یرجى إزالته  
آلا عداوة من عاداک بالحسد

لهذا تمارضى کرده به شهر بازگشت و در دولتسرا به راحت پرداخت و خود را به تکسر مزاج مشهور و معروف کرد، بزرگان قاجاریه را بر خوان حضور دعوت نمود، اکابر آن قوم به اسم عیادت و دعوت در مجلس عالی اجتماع یافتند. محمد حسین خان قراموسانلوی قاجار که از رؤسای اشاقه باش بود نیز در آن مجلس عالی موعود و از مخالفین معهود بود، در هنگام رفتن در راه با جان محمد خان دولو ملاقات کرده جان محمد خان به خواندن این بیت:

### نظم

هر کیمینک نظری آن رخ زیبایه دوشار

عقلنی جمع ایده بيلمز و غوغایه دوشار

کنايتاً او را از ورود به میعادگاه ممنوع و محترز ساخته، لهذا چون در اجلس تأخیری بود از نیم راه رجعت نمود.

حاصل رؤسای قاجار که از اهل نفاق و در فکر اتلاف آن سپهدار آفاق بودند در مجلس حضور و میعادگاه مذکور به اشاره خان و الاشان نواب فتحعلی خان به قتل رسیدند. فضلعلی بیگ شامبیاتی و محمد تقی بیگ نیز رهائی یافته به هر صورت خان و الاشان بر مخالفین آن دودمان سلطنت و اقتدار یافت، و قلع و قمع سرکشان آن بلاد کرد، و در استرآباد مازندران و گرگان و سبزوار استقلال تمام حاصل.

و چنانکه سبق ذکر یافت در ایام غلبه افاغنه بر شاه سلطان حسین صفوی خان

والاشان به اصفهان توجه فرمود، مدافعه بسیار با سپاه افغانه کرده، آخر الامر کارگزاران دولت شاه او را به داعیه سلطنت متهم کردند و از حضور او در اصفهان توهّم نمودند. او نیز رنجیده به استرآباد آمد و دیگر باره با سپاه افغانه در ابراهیم آباد و رامین جنگی عظیم کرد و بسیاری از آن سپاه به قتل آورد.

### [وفات فتحعلی خان قاجار]

و چون خبر آمدن شاه طهماسب به مازندران شنید به اشرف و استرآباد بازگشت و طوعاً او کرهاً شاه را به استرآباد برده زیورگاه کرد و نیابت سلطنت و وکالت دولت بدو اختصاص یافت. و با جیشی گردون طیش در رکاب عالی چون آفتاب عالمتاب از افق خراسان طالع شد؛ و بدان سان که در ضمن سوانح ایام شاه طهماسب صفوی نگارش پذیرفت به سعادت شهادت رسید، و سلسله علیّه قاجاریه در معرض اعتراض نادرشاه درآمده بالاخره به مقرض انقراض مقطوع شدند. و از رؤس وجوه آن گروه باشکوه بارها در استرآباد کله منارها بنیاد نهاد و مکرّر به دفع نواب محمدحسن قاجار سپاههای بسیار مقرر کرد و بر حسب تقدیر تیر تدبیر او بر نشانه نیامد و آن سرور کثیرالافتدار از ساحت دشت گرگان به دست دشمنان روباه سیرت نیفتاد.

مع القصة نواب جلالت مآب خان والاشان کامکار فتحعلی خان قوینلوی قاجار ولادتش در سال یک هزار و یک صد و چهار (۱۱۰۴ هـ / ۱۶۹۲ - ۱۶۹۳ م) که اواخر دولت شاه سلیمان صفوی بود در استرآباد وقوع یافت و در جلوس شاه سلطان حسین صفوی دو ساله بود، و شهادتش در سال یک هزار و یکصد و سی و نه (۱۱۳۹ هـ / ۱۷۲۶ - ۱۷۲۷ م) در حوالی مزار فیاض الانوار خواجه ربیع در خارج مشهد مقدس اتفاق افتاد. مدت عمر شریف آن امیر بزرگوار و سپهدار والایبار سی و پنج (۳۵) سال و زمان حکومت و لشکرکشی و کشورستانی و استقلال بر مسند جاه و جلال وی سیزده (۱۳) سال متمادی گشت، و در عین شباب و جوانی و آغاز طلوع کوکب گیتی ستانی مقتول گردید رحمة الله.

فی الحقیقه نواب فتحعلی خان قاجار امیری بود شاه آثار، نسبتش به چنگیز و

افراسیاب پیوسته و حسبش رونق بازار هر دو شکسته، نامش مسبب فتح و فتوح بود و کلامش مقوی جسم و روح، مغالیک ابواب مشکلات زمن را رایش مفتاح، و ظلمات شبستان نازلات فتن را رویش مصباح، وجودش فتح مجسم و ظهورش عدل مصور، جلالش چرخ معلی و جمالش بدر منور. در معارک سپاهان، سپاهیان شکست و افغان افغان بر فلک پیوست. و در وقعه ابراهیم آباد آتش نمرودی برافروخت و خرمن افاغنه را در آن وقود سوخت، به یک حمله صد (۱۰۰) سوار افکندی و به یک لمحہ صد (۱۰۰) حصار کندی، حسامش آتشی بود آبدار، و کمندش اژدری نابدار، در بطلت اسفندیار مهد و در بسالت افراسیاب عهد، به همه صفات حمیده موصوف بود و به همه فضایل شایسته معروف، و در اواسط جوانی و اوایل گیتی ستانی به غدر نادر غادر جهان را بدرود کرد:

زمین آسمان بزرگی نهفت

### در ذکر خروج و عروج

نواب فلک جناب سلطان والاشان

محمد حسن خان بن نواب غفران مآب

سعید شهید فتحعلی خان قاجار قوینلو

خاقان سعید شهید فتحعلی خان مغفور را دو فرزند دلبند به یادگار ماند، فرزند مهتر نواب محمد حسن خان و کهتر محمد حسین خان که در شباب جهان را وداع کرده به جنان رفت، و نواب خان اعظم بعد از شهادت پدر نامور به ملاحظه عداوت نادر شاه افشار و محمد حسین خان قاجار بیگلربیگی استرآباد جلای وطن کرده غالباً در دشت ترکمانیه به سر می برد و به انتظار فرصت می گذرانید. و در ایام دولت و استقلال نادر شاه دو بار خروج فرمود و کاری از پیش نرفت و جمعی قاجار در این میانه به هلاکت رسیدند و محمد حسین خان قاجار قراموسانلو در حکومت استرآباد مستقل گردید، و در مقام دفع خان جلالت بنیان محمد حسن خان برآمد و به تفصیلی که در صوادر و سوانح دولت نادر شاه و وقایع [۶] سال یکهزار و یک صد

و پنجاه و شش (۱۱۵۶ هـ / ۱۷۲۳ م) مرقوم گردید.

خان جلیل الشان در طایفه بکنج خان یموت دوجی بود و انتهاز فرصت می‌کرد تا در سال یکهزار و صد و شصت هجری (۱۱۶۰ هـ / ۱۷۴۷ م) که زمان دولت نادرشاه افشار سپری می‌شد<sup>۱</sup>، نواب محمدحسن خان روزی از کثرت ملال و فرط کلال در صحرای ترکمان رأی شکار و تفرج دشت و کوهسار کرده بودی و از کار پدر بزرگوار و غلبه پادشاه قهار و عزت خصمای قاجار اندیشه همی نمودی، با خود گفتگوئی نهانی می‌کرد که تا چند از وطن مألوف مهاجرت باید داشت و عمر عزیز را به صحبت گروهی ناجنس به باید گذاشت، باز سپید را در آشیانه زاغان سیاه چه کار، و بلبل هزاردستان را در جوق بوم شوم چه مقدار التار اهون من رکوب العار در این اندیشه همی رفت و قصد شکار همی کرد، ناگاه کبکی دیده بازافکند و باز هوا گرفته مفقود شد، چندانکه اسب تاخت باز نیافت، زیاده از اندازه ملول و دلتنگ قصد مراجعت به اوبای کرد، با خود اندیشه نمود که منتهای سختی و سست‌بختی است امید که انجام فتور مهام باشد و فتوحی پدید آید.

### عریبه

لِلصَّبْرِ عَاقِبَةٌ مَحْمُودَةٌ الْاَثَرِ

فَاصْتَحَبَّ الصَّبْرَ الْاِفَازَ بِالظَّفْرِ

أَبِي وَجَدْتُ وَ فِي الْاَيَّامِ تَجْرِبَةٌ

وَ قَلَّ مِنْ جَدِّ فِي امْرِ يَطَالِبِهِ

در این اثنا سواری از دور دید که یازان و تازان به سوی وی همی آید و کلاه

۱. چاپ سنگی: یکهزار و پنجاه و شش.

۲. به روایت لسان الملک سپهر: دیگر باره محمدحسن خان ناچار شده به طرف دشت برفت و در میان قبیله داز جای کرد. نادر شاه به قبایل ترکمان منشوری کرد که محمدحسن خان را دست بسته به درگاه فرستند و گرنه منتظر آتش غضب و سورتِ سخط پادشاه باشند. بزرگان ترکمانان انجمن شده به قبیله داز آمدند و گفتند: واجب افتاد یا محمدحسن خان به درگاه فرستاد یا در مورد سخط نادر شاه باید بود. بکنج که صاحب و قاید قبیله بود، ناچار بدین سخن رضا داد. زن او که مکانتی به سزا داشت، محمدحسن خان را در سرای خویش پنهان کرده، به میان انجمن آمد و گفت: ای بزرگان قبایل ترکمان سخن بر این نهادید که پسر فتحعلی خان را دست بسته به قتلگاه فرستید. این بگفت و معجز بر گرفت و در میان انجمن افکند. و گفت هم اکنون در سایه این معجز بنشینید و پاسخ نادر شاه به زنان بگذارید. ترکمانان از گفتار او شرمسار شدند و سخن بر آن نهادند که محمدحسن خان را از میان خود به سلامت کوچ دهند. (ناسخ‌التواریخ به اهتمام جمشید کیان‌فر. تهران: اساطیر، ۱۳۷۸، ج ۱/۱۵ - ۱۶).

برگرفته به اشارت مژده بدو همی رساند، به ناگاه در دل خان صفوت نشان الفا شد که از مرگ نادرشاه خبری آمده، قبل از اظهار آن سوار خود بدین خبر تقدم جست و سوار تصدیق کرد. خان جلالت نشان را عُسَر به یُسَر تبدیل جست و یأس به امید تحویل یافت، شادان و خندان به خیمه گاه باز آمد و به دوستان و اقارب و عشایر و قبایل اخبار کرد. سواران اطراف و دلبران اکناف به تهنیت این مژده بهیه از دور و نزدیک و ترک و تاجیک برگرد آن سلطان واقعی و خاقان حقیقی اجتماع و احتشاد کردند.

### لمؤلفه

همه دشت گرگان پر از شیر شد  
 ز گرگان به گرگانج رفت آگهی  
 که دارای قاجار و سالار ترک  
 ز خوارزم و از کات بر آسمان  
 رسیدند پیشش گروها گروه  
 سپاهی شد آماده کارزار  
 زمین جمله پر رمح و شمشیر شد  
 از آن فرّ و ارؤند و جاه و مهی  
 بخواهد کنون خون خان سترک  
 بر آمد همی نعره ترکمان  
 ز دشت و ز شهر و ز رود و ز کوه  
 همه بیژن آهنگ و قارن شکار  
 خان جلالت نشان و سلطان گیتی ستان محمدحسن خان دلاوران طوایف  
 قاجاریه و سروران ایلات ترکمانیه را به تشریف و منشور و اکرام و انعام مشعوف و  
 مسرور کرده روز به روز به حشمت و ابهت و استقلال افزود و از صحرای ترکمان  
 حرکت کرده با سپاهی مستعد و مکمل بر لب رود گرگان آمده، اهالی استرآباد از آن  
 فرّ و حشمت و استعداد خایف و در خفیه به خدمتش کس فرستاده، اظهار ارادت و  
 اطاعت کردند و بالاخره دانستند که این احتشاد به جهت دفع محمدحسین خان  
 قاجار قراموسانلوست. قبل از ورود موکب مسعود به حوالی استرآباد هواخواهان  
 صداقت کیش به مدافعت محمدحسین خان بیگلربیگی استرآباد پرداختند و به  
 تیشه اتفاق ریشه آن درخت نفاق را برانداختند. خان جلالت توأمان با حشمت تمام  
 به استرآباد درآمد و در نهایت نبالت بر مسند ایالت تکیه کرد.

و چون محمدحسین خان قاجار مذکور به اشارت رضاقلی میرزا قاتل شاه  
 طهماسب صفوی ثانوی بود، کشتن وی مایه رغبت شاه سلیمان ثانی و تفویض  
 ایالت و سرداری استرآباد به آن مطیع مطاع گردید.

و در آن ایام از بقایای دولت نادریه یعنی میرزا سید محمد متولی ملقب به شاه سلیمان در ارض اقدس و شاهرخ شاه مکفوف البصر دست‌آویز امرای خراسان بودند و جمعی بر پای علم امیر علم خان عرب و گروهی به متابعت احمدشاه افغان و برخی برگرد کریم خان زند اجتماع داشتندی. و در سال یکهزار و یکصد و شصت و سه (۱۱۶۳ هـ / ۱۷۵۰ م) از بقایای اولاد نادرشاه و برادرزادگان وی و شاه سلیمان ثانی کسی نمانده بود و خان جلالت نشان محمد حسن خان قاجار بعد از خلع شاه سلیمان در کمال جلال خروج و بر مسند کوشورستانی عروج فرمود و بر ولایت مازندران استیلا یافت و با سپاهی کران از سواحل بحر خزر به جانب گیلان گذر کرد و بر حاجی جمال فومنی حاکم رشت مسلط گشت. و بعد از اخذ منال و قبض مال حکومت گیلان را کمافی السابق به حاجی جمال که بزرگی باجلال بود وا گذاشت. و در آن ایام جناب شیخ محمد حسن که از اولاد شیخ زاهد گیلانی و مردی عالم و عابد بود به خان جلیل‌الشان و عده سلطنت ایران و جهانگیری اولاد آن حضرت داد، خان جلالت نشان نیز بدو رقمی سپرد و عهد اخوت پذیرفت و او را از گیلان به مازندران خواند و بعد از انجام مهمام به قزوین آمد و از راه تنکابن و طالقان به مازندران معاونت فرمود. و مترصد فتوحات غیبی و فیوضات لاریبی می‌بود و آنأ فناً در تزاید حشمت و شوکت او می‌افزود.

## در آغاز کار و

### شرح حال محمد کریم خان زند و

### آمدن او به اصفهان و

### لوای سروری برافراختن در آن سامان

طایفه زندیه از ایلات فیلی و الوار قمر و علیشکر و در ملایر و پریه<sup>۱</sup> سکونت داشتند و به واسطه تطاول و چپاول اموال رعایا و قوافل قوتی گرفتند. نادرشاه افشار، باباخان چاپشلو را به اضمحلال و کوچانیدن آن طایفه مأمور کرد و جمعی را

۱. مراد از پریه قلعه پری خواستگاه کریم خان زند است.



کشته و بعضی را به دره جز و ابیورد خراسان برده مسکن [۷] داد. بعد از انقراض دولت نادری و فتور سلطنت ایران آن طایفه مراجعت کرده به موطن و مواقف سابقه خود آمدند.

و در آن ایام ریاست آن ایل با کریم خان ولد ایناق زند بود و به رسم الوار او را توشمال کریم می خواندند و مردم آن ایل او را متابعت می کردند و او نیز به قدر قوه از ممرّ تاخت و تاز به متابعت خود نفعی می رساند و پیروی او گزیده بودند.

و در اوقاتی که حکومت اصفهان از جانب شاهرخ شاه با ابوالفتح خان بختیاری بود علی مردان خان بختیاری با کریم خان زند و جمعی از ایلات بر سر او رفته در چمن قهیز تلافی فریقین دست داد و ابوالفتح خان مغلوب شد، و پس از آن خوانین ثلثه ابوالفتح خان و کریم خان و علی مردان خان با یکدیگر در مرافقت مشاورت کردند. و چون می دانستند که ایشان را مردم ایران در سروری تمکین نخواهند کرد به سنت سنیه نادرشاه، میرزا ابوتراب نام از صبیبه زادگان شاه سلطان حسین صفوی را شاه اسمعیل خوانده به نام وی ملک ستانی نمودند و بر سر محمد علی خان تکلو حاکم قلمرو حسین علی خان اردلانی حاکم کردستان رفتند و ظفر یافتند و اثاثه سلطنت برای شاه اسمعیل مذکور چیدند. و علیمردان خان بر سر صالح خان حاکم فارس رفته و او را بشکست و نقض عهد نموده ابوالفتح خان را نیز بشکست.

کریم خان بر سر حاجی باباخان بختیاری نایب السلطنه اصفهان رفته بعد از غلبه بر او برادر خود صادق خان نام را حاکم اصفهان کرد؛ و علی مردان خان از فارس به کوهستان بختیاری رجوع نموده و کریم خان بر سر او آمده در کنار رود کرن صف مقاتله برآراستند، شاه اسمعیل از پیش سپاه علی مردان خان به صف کریم خان گریخته، علی مردان منهزم شد و کریم خان، شاه اسمعیل را در دست گرفته خود را لقب وکالت داد و به وکیل معروف شد و سلیم خان قرقلوی افشار را نیز بکشت و در عراق قوتی گرفت؛ ولی از اخبار جاه و جلال و استیلاء و استقلال نواب محمد حسن خان قاجار به غایت متزلزل و متوحش بود و جرأت مقابله نمی نمود و از اصرار الوار ناچار گردیده با چهل هزار (۴۰۰۰۰) کس از زندیه و الوار و ایلات عراق و فارس به جانب مازندران و استراباد تصمیم عزم کرد.

## در بیان ورود شاه اسمعیل و کریم خان وکیل به استرآباد و هزیمت شدن کریم خان از نواب محمدحسن خان قاجار

در اوایل سال خیریت مآل یکهزار و یکصد و شصت و پنج (۱۱۶۵ هـ / ۱۷۵۲ م) که این دیرین سرای سپنج از فرّ دیهیم جهاندار قاجار نو؛ نوی گرفت و عرصه گیتی از الوان ریاحین غیرت ارتنگ مانوی شد، کریم خان وکیل، شاه اسمعیل را برداشته با چهل هزار (۴۰۰۰۰) سوار جرار از بختیاری و زندیه به قزوین و گیلان رای کرد و قصد مقابله با سلطان گیتی ستان قاجار نمود. اهالی گیلان و طهران و حکام قزوین و مازندران ناچار متابعتش کردند و وی از روی به استرآباد نهاد. سلطان کشورگیر و دارای با تدبیر محمدحسن خان، سابق بر حرکت کریم خان به انتظام گیلان و مازندران اشتغال داشت. و چون آمدن کریم خان را با آن لشکر بی کران استماع فرمود به عمد از گیلان و مازندران به جانب استرآباد روی نهاد؛ زیرا که آن خطه حصاری محکم و بروجی مستحکم داشت و اطرافش را کمینگاههای سخت و معابرش را جنگلهای پردرخت بود، و از سوئی به بحر خزر متصل و از جانبی به رود گرگان و دشت ترکان محدود بود.

کریم خان زند آن رجعت را محمول بر ضعف حال خان کثیرالاستقلال کرده و در ورود به نواحی گرگان استعجال گزید. وقتی که به گردِ حصار استرآباد آمد، دید که در ورطه حیرت غریق است و در بوتۀ دهشت خریق، نه صحرائی که صف برآراید و نه پیدائی که اسب برانگیزد. درختان اطراف متشابکاً بالا برافراخته و خارهای پهلوگذار چون زوبین فروآخته، هر قلۀ کوهی قلعه‌ای است سدید و هر ثقبۀ غاری دژی است سپید، ناچار برگردِ قلعه استرآباد فرود آمد.

شباهنگام دلیران ترکمان غو و غریو از چارسوی درانداختند و بر سپاه الواریه تاختند، مانند شاهین که صعوه ریاید یا گرگ که بزّه برد، خُرد و بزرگ از خیمه‌های سپاه کریم خان دررودند و از همه سو دست به قتل و غارت برگشادند و علی الصباح سواران تراکه کوکلان و یموت دسته دسته و فوج فوج از چهار جانب سوران

درانداخته رسیدند، و دلیران فاجار چون شیران آجام از کنام به در آمدند، ننگ‌چیان کتول و مازندران از میان درختان جنگل، سینه سپاهیان الوار را هدف گلوله آتشبار ساختند.

کریم خان وکیل در اردوی خود محصور بماند و آذوقه لشکریان و علوفه دوابش به اتمام رسید، به هر سوی که شتر و استر به طلب آذوقه و علوفه رفت دیگر خبرش بازنیامد، ناچار به جنگ و پیکار اشتغال جستند، سواران شیر اوژن از دروازه شهر بیرون آمدند و صف برآراستند، نفیر طبل و نای و کوس بر فلک آبنوس رسید.

### نظم

به اسب اندر آمد سپهدار نو  
درفشی ز شیر سیه پیکرش  
به زیرش یکی رخس صرصر شتاب  
سیه چشم و گه پیکر و مشک دم  
که اندام و مه تازش و چرخ گرد  
به پستی چو باد و به بالا چو ابر  
از [۸] آن سوی نیز کریم خان زند در مقابله سپاه نصرت پیوند صف برآراسته، و شاه اسمعیل را در قلب و شجاع‌الدین خان و شیخعلی خان و کمرخان و محمدخان و سایر خوانین الواربه را در میمنه و میسره جای داده از دو سوی رزم در پیوسته شد. سواران به میدان درآمدند و مقدمات جنگ را به ظهور رسانیدند. چون از طرفین سواری سه چاربر خاک هلاک فتاد، کمرخان زند که به جلادت و شجاعت سپاه الوار بدو مستظهر بودند، کمر همت به عزم مخاصمت بریست، با هیکللی چون کوه بر اسب کوه پیکر نشسته به میدان درآمد. دلیری با او به رمح و شمشیر چالش کرد و از ضرب شمشیر او مجروح شد، دیگری آمد و بی‌روح گردید. الواربه اظهار بشاشتی نمودند و بر سواران استرابادیه خندان شدند، خان والاشان از فرط غیرت تاب توقف نیاورده رکاب بر مرکب جهان‌پیما آشنا کرده دست و شمشیرش علم گردید، چنان بر فرق کمرخان فرود آورد که از خود و مغفر و جوشن و خفتان گذشته، سینه شمشیر بر کمرخان زند بند شد، پیکرش شکل دو پیکر گرفت و اسب او رمیده او را بدان هیکل و هیأت به صف کریم خان رسانید.

### مؤلفه

از آن ضرب تیغ جهاندار شاه  
صف ترکمانان برانگیختند  
دلیران قاجار با تیغ تیز  
هوا جمله پر گرد و پر خاک شد  
دم تیغها سوده شد سر به سر  
همی تیر باریده شد چون تگرگ  
همه رمح چوگان و سر گوی بود  
ز رهها کفنها ز خنجیرها  
سر خشت برکنده سرها ز تن

ز ترکان کوازه برآمد به ماه  
به یک باره در رزمگه ریختند  
گشادند دست نبرد و ستیز  
غبار زمین بر به افلاک شد  
ز بس خورد بر مغفر و بر سپر  
همی کبر دریده از بید برگ  
همه دشت گلزار و خون جوی بود  
سپرها چو پرویزن از تیرها  
تن گردنان را ز خفتان کفن

مع القصة آن روز تا قریب به غروب از دو جانب نوایر قتال اشتعال داشت و هنگامه محاربه گرم بود، و بسیاری از دلیران الوار در چنگ شیران قاجار مقتول و گرفتار شدند. و بعد از مراجعت دیگر بار ترکمانان دشت در ظلمت لیل از اطراف اردوی الوار چون سیل در جریان درآمدند، به ربودن مرد و بردن مراکب و خستن و کشتن دلیران مواکب تا صبح مشغولی کردند.

پس از روزی چند دیگر باره صفوف را تسویه دادند؛ و پای در معرض قتال نهادند سواران اسب برانگیختند و با یکدیگر آویختند، شجاع الدین خان [زند] از سپاه وکیل به میدان رفته به دست دلاوران قاجار به قتل آمد؛ و نواب خان والاشان سلطان محمد حسن خان با کوبه تمام در پیش صفوف نصرت ارتسام ایستاده بود، شاه اسمعیل چون وضعی در قوت وکیل و الوار به دید از جای حرکت کرده رو به جانب خان عظیم الشان نهاده و در پناه او آمده محفوظ و محظوظ بماند، این معنی نیز مزید شکست وکیل گردیده به کلی به هزیمت شدند. نخست شیخعلی خان زند فرار گزید و به کتل نعل شکن روی نهاده، سپس کریم خان و همراهان او فرار اختیار کردند، پانزده هزار (۱۵۰۰۰) کس در آن مدت چهل (۴۰) روز گرفتار و اسیر و دوازده هزار (۱۲۰۰۰) در رزمگاه کشته شدند، تمام آثار سلطنت را گذاشته و جان بدر بردن را غنیمت پنداشته روی به ری کردند؛ و ترکمانیه یموت دست به تاراج و غارت اسباب اذنا ب لشکر الوار دراز نموده در نهب و اسر و یغما کوتاهی نکردند.

## نظم

گریزنده را تا درِ ری فراز  
 سنان از قفا هیچ نگست باز  
 و کریم خان در طهران توقف و با بقایای لشکر منهوب و مغلوب آغاز تفقد و  
 تَلَطُّف افزود، شکستگان سپاه و گریختگان جنود اندک اندک از اطراف برگرد وی  
 جمع آمدند و از طهران به اصفهان رفت؛ و چون علیمردان خان بختیاری شخصی  
 مجهول النسب را به دست آورده، شاه سلطان حسین ثانی نام کرده بود<sup>۱</sup> و در  
 کرمانشاهان جمعیتی داشت، کریم خان بر سر وی رفته، علیمردان خان بگریخت و  
 شاه سلطان حسین مجهول النسب گرفتار گردید و راه دیار عدم درنوردید.

در ذکر مجملی از حال  
 آزادخان افغان و آمدن او  
 به حمایت علیمردان خان بختیاری و  
 مقابله کریم خان زند با وی و  
 شکست یافتن کریم خان

آزادخان افغان غلیجائی که از پروردگان دولت ابراهیم شاه افشار و در ارومی  
 صاحب اختیار شد، اگرچه سابقاً عزم بوم روم داشت، چون تقی خان افشار ارومی و  
 شهبازخان دنبلی را مغلوب کرد، خوی را نیز تسخیر نمود و به واسطه تخالف امرای  
 افشار با یکدیگر استقلال حاصل کرد، بر خوی و ارومی استیلائی یافت، فتحعلی  
 خان افشار ارشلو با وی موافقتی کرد.

چون کریم خان در مازندران شکستی فاحش یافت علیمردان خان بختیاری از  
 آزادخان استمدادی نمود، وی با هشت هزار (۸۰۰۰) سوار جزار از افاغنه و افشار

۱. به روایت صاحب منتظم ناصری: علی مردان خان بختیاری ... مردی مجهول النسب که  
 ادعای پسری شاه سلطان حسین می کرد و خود را سلطان حسین ثانی می خواند در بغداد به داعیه  
 سلطنت ایران برخاست و میرزا مهدی خان منشی مؤلف تاریخ جهانگشای نادری که از سفارت  
 اسلامبول مراجعت به بغداد نموده بود مؤید قول او گشته و او را از بغداد به کرمانشاهان آورد.  
 (۱۱۵۰/۲ - ۱۱۵۱).

به معاونت علیمردان خان بختیاری یا به امید سروری و شهریاری به جانب کرمانشاهان عطف عنان کرد، و آن وقتی بود که کریم خان زند بر علیمردان خان ظفر یافته و خان بختیاری از عدم بخت یاری از وی منهزم و روی تافته بود، لاجرم اراده مراجعت داشت و کریم خان نمی گذاشت، وی نیز بالضروره در مقام مدافعت برآمد و کار به منازعت کشید.

شیخعلی خان و محمدخان زند فرار کردند و شکستی فاحش در سپاه کریم خان وکیل درافتاد و به اصفهان رفت و آزادخان به قلمرو علیشکر رفت و قلعه پری [۹] که مجمع عیال زندیه بود تصرف کرد.

شیخعلی خان و محمدخان زند و مادر کریم خان و عیال آن طایفه که در آنجا بودند به دست آورده به اتفاق علم خان افغان روانه ارومی کرده به اصفهان رفت و کمال استقلال حاصل نمود. و کریم خان وکیل به فارس گریخت و احتشادی کرده به قمشه آمد و آزادخان لشکری بر سر آنها فرستاده در آن مقاتله اسکندر خان برادر امی کریم خان زند مقتول شد و کریم خان فرار کرده به کوه کیلویه و خرم آباد افتاد.

و از غرایب اتفاقات آنکه در عرض راه آذربایجان و ارومی زنان زندیه خود را مستخلص و به مردان مقید رسانیده آنها را نجات دادند و علم خان افغان را از پای درآورده در نواحی بروجرد به کریم خان زند پیوستند<sup>۱</sup> ذَلِکَ تَقْدِیْرُ الْعَزِیْزِ الْعَلِیْمِ<sup>۲</sup> و این از غرایب امورات است.

و آزادخان، عبدالله خان برادر خود را به رزم کریم خان فرستاد، منهزم شد؛ و فتحعلی خان افشار ارشلو از جانب آزادخان، کریم خان زند را تعاقب کرده به

۱. به روایت صاحب منتظم ناصری: و از اتفاقات آنکه چند نفر از رؤسای زندیه را که آزاد خان در [قلعه] پری با عیال کریم خان اسیر کرده، به قلعه ارومی روانه نمود و علم خان افغان با هزار (۱۰۰۰) سوار مستحفظ ایشان بود، در یکی از منازل به تدبیری زنان زندیه خود را به مردان رسانیدند و قید و بند آنها را شکسته و باز کردند و یک قبضه شمشیر و طپانچه که پنهانی با خود داشتند به آنها دادند، دو نفر از ایشان آن دو سلاح را برداشته به طرف علم خان روان شدند و در وقتی که تازه از خواب بیدار شده و از خیمه خود بیرون آمده بود او را بکشتند، پس از کشته شدن علم خان همراهان او متفرق گردیده برخی مقتول و بعضی فرار نمودند، رؤسای زندیه اسباب و اموال علم خان و همراهان او را متصرف شده با اهل و عیال کریم خان به سمت عراق رو کرده در بروجرد به کریم خان پیوستند. (۱۱۵۱/۲ - ۱۱۵۲).

۲. سوره انعام، ۹۶: خداوند توانمند و داناست.

کوهکیلویه هزیمت داد و محمدخان زند در این هزیمت از کریم خان اعراض و به محفل علیمردان خان اقبال کرده، در اثنای صحبت علی مردان خان را بکشت و به کریم خان بازگشت<sup>۱</sup>. و مع هذا آزادخان افغان کریم خان را تعاقب کرد از سپاهیان به فارس و از آنجا به کوهکیلویه گریخت، و آزادخان از عراق به فارس و از شیراز به خست و کمارج گذار و با سپاهی کمارج من نار با کریم خان و کیل مقابله گزید و شکست یافته به شیراز بازآمد، حکومت شیراز را به صالح خان بیات وا گذاشته به اصفهان رفت و کریم خان بر سر شیراز آمد و با صالح خان منازعه برآراست و غالب شد و در خارج دروازه مشهور به دروازه اصفهان به صدمه چو بدست گرز مثال سرکار صالح خان بیات حاکم سابق فارس به دست شیخعلی خان زند مقتول و شیراز به تصرف زندیه درآمد.

## در بیان حرکت رایت ظفر آیت نواب سلطان کامکار محمدحسن خان قاجار به جانب مازندران و انتظام آن بلاد و قتل مقیم خان ساروی

چون در وقت رکضت نصرت آیت نواب سلطان گیتی ستان محمدحسن خان قاجار به جانب استرآباد و تعاقب محمد کریم خان زند از دنباله سپاه نصرت پناه اهالی مازندران و گیلان و قزوین ناچار وکیل را مطاوعت و تمکین کرده بودند، خان جلالت نشان پس از انهزام وکیل زند و موافقت شاه اسمعیل با آن امیر فیروزمند در ساعتی کثیرالشرف از استرآباد روانه اشرف و در فرح آباد و عمارات شاه عباسی نزول فرمود. و حکام و عمال و بزرگان مازندران به حضور اقدس شهریاری استسعاد

۱. اعتمادالسلطنه گوید: محمدخان زند در این فرار از همراهی کریم خان به راه مخالفت رفته به نواحی کرمانشهان و از اینجا به جبال بختیاری به اردوی علیمردان خان رفت و یک روز که در پهلوی علیمردان خان نشسته صحبت می کردند محمدخان با خنجری علیمردان خان را بکشت و به سلامت از میان آن جماعت بیرون رفته در کرمانشهان رخت اقامت انداخت (تاریخ منتظم ناصری، ۱۱۵۲/۲).

جستند و کمر خدمت و چاکری بر میان بستند. مقیم خان ساروی حاکم شهر ساری نیز در کمال مسرت و سرور به جان‌نثاری پرداخت.

چون سبزه‌علی خان سرکردهٔ لاریجان که امیری کبیر بود به جهت خدمت و متابعت به وکیل زند از ورود جنود خاقان ظفرمند قاجار بدان دیار متوحش و خایف بود از شرفیابی حضور محروم و در حصن لاریجان متحصن و جماعتی از تفنگچیان دلیر لاریجان به محافظت خود جمع آورده بود، نواب خان والا شان مقیم خان حاکم ساری را که بزرگی عاقل و ضابطی عامل بود با محمدولی خان قاجار و جمعی از سپاهیان جلادت کردار به استمالت و استحالت و دفع و رفع او مأمور فرمود. محمدولی خان و مقیم خان به آمل آمدند و به وعده و وعید و بیم و امید بدو کتابی و خطابی مرسول داشتند منتظر پیامی و جوابی بماندند.

همانا محمدولی خان مذکور از فرط خامی و غرور در آمل عامل عمل فسق و فجور شد، اهالی دارالمرز که بر این‌گونه اعمال کمال انکار دارند و به عفت و عصمت و پاکی دامان و احتراز از مخالفان شرع موصوف می‌باشند، بدین قباحت تاب نیاورده و در این فضاخت صبر ناکرده باب تهاجم گشادند، و دست تصادم برآوردند. توابعی کوهستان و شهری اتفاق کرده، محمدولی خان قاجار را گرفته محبوس و مقید ساختند و به اظهار طغیان پرداختند. در اعلان کلمه شقاق و نفاق اجماع و وفاق کرده متفقاً بر دربار مقیم خان آمده او را نیز با خود موافق نموده، طبل و نای فروکوفته و بر کارکنان دربار شهریار قاجار برآشوفته با چریک و ایلجاری وارد به ساری و در سر خیابان بارفروش در کمال جوش و خروش لنگر انداخته و سنگر افراخته مصمم خلاف و مصاف نشستند.

چون این خبر به سمع شهریار نامور رسید از نادانی و جلافت آن قوم متحیر و از جسارت آن فرقه متغیر شده، ناچار از اشرف نهضت و به منزل نکا نزول و مانند سیل کوهساری روانه ساری شد. حضرت اعلی چون نصح را در آن قوم تأثیری ندید، دلیران یکه‌تاز شمشیرزن سرانداز را رخصت به گوشمال آن طایفهٔ خسران مآل داد. مازندرانیان نیز به محاربه درآمدند، دود تفنگ عرصه هوا را شبرنگ کرد و گلوله چون ژاله همی باریدن گرفت، بسیاری از ملتزمین رکاب ظفر انتساب مجروح شدند. به اشارت شهریاری دلیران قاجار ترک مسامحه و رعایت نموده، حمله سخت‌تر از



البرز بر آن گروه بردند، نیزه‌ها به جنبش درآمد و شمشیرها به برش پرداخت، سینه‌ها سوراخ سوراخ و پیکرها شاخ شاخ شد، زنبورکچیان رکاب به افکندن مهره‌های آهنین، صف دارالمرزیان را شکستند | ۱۰ | و راه عبور ارواح بر افلاک بر بستند.

بیچاره مقیم خان ساروی هدف گلوله اجل شده از صلح و جنگ و نام و ننگ بی خبر ماند و جسدش برافروخته و در آتش قهر دارای دهر سوخته شد، دلیران دیوقوت پیل پیکر در بیشه و جنگل و کوه و در متفرق شدند؛ و امیر محمدعلی خان گیلخوارانی که مردی بزرگ و معتبری سترک بود، در معرض مصادره درآمد؛ و آقا حیدرعلی و حاجی قنبرعلی نام که از کدخدایان معروف مشهدسر بودند، بعد از دادن هشت هزار (۸۰۰۰) تومان جریمه با دو پسر نوخواسته آراسته در بلده ساری به قتل درآمدند؛ و خون جمعی از ساری به دریای خزر جاری گردید:

### لمؤلفه

ای قطره تو از کجا و نیلی ای پشه تو از کجا و پیلی  
 خودرائی و سرکشی گزیدی دیدی که ز خودسری چه دیدی  
 بعد از قتل مقیم خان هر سرکشی در مقام ادب مقیم هر صحیحی از غلبه بیم  
 سقیم گردید؛ و ولایت مازندران آشفتنگی بگذاشت و امن و امان و آسودگی یافت، و  
 این شر قلیل مورث خیر کثیر شد.

## ذکر شاه‌پسندخان

### سردار احمدشاه افغان و

### آمدن امرای خراسان به استرآباد و

### منازعه قاجار با افغان و هزیمت افغان

احمدخان افغان ابدالی از یساولان حضرت نادرشاه افشار و سالها در رکاب آن پادشاه قهار خدمت می نمود، روزی بی جرمی به قطع گوش وی حکم رفت و به محرمان حضور بیان شد که: چون این مرد بعد از من صاحب داعیه خواهد شد و ملکی خواهد حاصل نمود نشانه‌ای از جلال خود در او نهادیم که از ما یاد کند، تا کار

چنان شد که پس از قتل نادرشاه وی اردوی شاهی را غارت کرده به فندهار رفت و در راه هرات از وجوه ولایات موضوعه هند که به فراه می آوردند ثروتی وافر حاصل کرد و به تسخیر خراسان پرداخت و از کابل به هندوستان تاخت بر احمدشاه بن محمدشاه که از بقایای سلاطین بائبریه گورکانیه بود استیلا جست، دو کرور زر و جواهر از او گرفته خواهر او را نیز به حباله نکاح تیمورشاه پسر خود درآورده، خود را نیز احمدشاه لقب کرده به کابلستان بازآمد و قصد تسخیر ایران کرد، مشهد مقدس را محصور و امیر علم خان عرب را مقتول و شاه پسنده خان افغان را با پانزده هزار (۱۵۰۰۰) سوار از افغانه به تسخیر خراسان و نیشابور و سبزوار و استرآباد مأمور کرد.

و امرای خراسان هراسان از مراکز حکومت خود خارج شدند و بعضی از امرای اتراک و اکراد و بغایری و قلیجی و یموت لبلوئی و سپاهی موفور به سرکردگی ابراهیم خان و تقی خان و عباس قلی خان از بغایری و علی خان قلیجی از ترک و عیسی خان و ابوطالب خان از گُرد از اندیشه سپاه منافقت پیشه افغان بالانفاق با کوچ و خانواری خود متدهش و متوحش به صوب استرآباد و مازندران در پناه دولت نواب اقدس محمدحسن خان آمدند و اظهار متابعت نمودند.

آن شهریار مرحمت شعار مقدم ایشان را محترم و وجود آنان را مغتنم داشته، در ظل ظلیل خود همه را مرفه الحال و فارغ بال نگاهداری و پرستاری کرد. و از جمله هدایا و تحف ایشان دو قطعه الماس گران بها یکی به وزن هشت (۸) مثقال موسوم به «دریای نور» و دیگری شش (۶) مثقال مسمی به «تاج ماه» بود که از جواهر خاصه سلاطین هندوستان و ضبط نادرشاه به توسط امیر علم خان به دست خوانین خراسان اندر آمده بود، خان جلالت مکان خوانین مذکور را تلهف و در دامغان جای توقف داد و ابواب بز و احسان بر روی هر یک برگشاد و محمدولی خان قاجار یوخاری باش و محمدحسین خان برادر او را با سپاهی شیرشکار به مقابله شاه پسنده خان افغان مأمور فرمود.

بعد از تلاقی فریقین در حوالی سبزوار از دو جانب آتش کارزار و قود یافت و کوره حرب تافته شد، افغانه که در یورش هندوستان به جز فلول سیوف محاریبان هندی ندیده بودند، شمشیر ترکان قاجار را کتاره جنود هنود تصور می نمودند، دلبرانه

پیش آمدند و شیرانه حمله کردند، تراکمه و قاجار به نیروی اختر شهریار جوان بخت نخست تیربارانی سخت کرده و بسیاری از سواران افغانه را از پای درآورده از آن پس دست بر قبضه‌های شمشیر مصری آخته، بر صف افغانه حمله بردند، تن‌ها بی‌سر شد و سرها بی‌تن و بر تن‌های سران زره‌ها کفن، خونها چون انهار جیحون جریان یافت و ارواح چون مرغان پران طیران گرفت، غبار زمین روی آفتاب بپوشید و روز روشن با شب تاری متشابه گردید.

### نظم

تو گفתי که میدان بجوشد همی / زمین و زمان بر خروشد همی  
 سپه یک به دیگر در آویختند / چو رود روان خون همی ریختند  
 ز سم ستوران در آن پهن دشت / زمین شمش شد و آسمان گشت هشت  
 فرو رفت و بر رفت روز نبرد / به ماهی نم خون و بر ماه گرد  
 افغانه چون شیران سپاه از آتش شمشیر قاجار به بهراسیدند و روباه وار از چنگال  
 شیران گرگان بر میدند، قلوب ایشان متحاشی و صفوف آنان متلاشی شد، قلب و  
 میمنه و جناح و میسره یکسره برآشفتم مهمیز گریز بر مرکبان ثقبه همی افکند و  
 تازیانه فرار بر تازیان رهوار داغ همی بر نهاد، (ع):

شکسته رکیب و گسسته عنان

روی برتافتند و هراسان به جانب خراسان بشتافتند، قصه دلیری دلیران قاجار و  
 خونریزی ترکمانان خونخوار حالی با احمد شاه ابدالی بازگفتند و او را از اراده پورش  
 ایران و معارضه با شتره شیران ممانعت [۱۱] کردند، احمد شاه توقیف مشاجرت و  
 تصمیم مراجعت کرد، از نیشابور به مشهد روانه و از مشهد سردی هوا و قحط و غلا  
 را بهانه نموده به قندهار بازگشت و با شاهد استراحت و استقامت دمساز، و در مقام  
 انساب به خاتمه کار او اشارتی خواهد رفت.

مع القصة سرداران قاجار مظفر و منصور و با غنایم غیر محصور به دار السلطنه  
 استرآباد باز آمدند و مورد الطاف و اشفاق خاقان قاجار شدند.

در ذکر حرکت  
 رایات نصرت آیات شهریار و الامقدار  
 خان گیتی ستان محمد حسن خان قاجار از  
 استرآباد و مازندران به جانب عراق و  
 گرفتاری محمد خان زند و شیخعلی خان و  
 هزیمت یافتن کریم خان و  
 فرار به شیراز و تسخیر اصفهان

هم در این سال که به شمار هجری سنه یکهزار و یکصد و شصت و هشتم (۱۱۶۸ هـ / ۱۷۵۵ م) بود آزادخان افغان به عزم تسخیر فارس از اصفهان حرکت کرد به ملاحظه مصلحت حال فسخ عزیمت نموده به اصفهان بازگشت و کریم خان زند شیراز را به تصرف گرفت و متوجه اصفهان شد و آزادخان از قرب جوار او بهراسید و به ارومی باز شد؛ اما نواب حشمت مآب خان جلیل الشان قاجار سلطان کامکار محمد حسن خان با سپاهی جزّار چون بحر زخار از لب بحر خزر عزیمت گیلان کرد:

نظم

سپاهی همه جنگ را ساخته      سنانها به ابر اندر افراخته  
 همی رفت منزل به منزل دمان      گرازان و پویان و برزه کمان  
 بدین مژده از دیده بان خواست غو      دویدند پیش سپهدار نو  
 دگر باره حضرت محمد حسن خاقان قاجار بر حاجی جمال فومنی حاکم رشت مسلط گشت، از قضایای گیتی سخنی چند گفتند و شنفتند و از نعمای عالم قوتی چند خوردند و خفتند. اهالی مازندران و گیلان به خان و الاشان قاجار بالطبع مایل بودند ولی غلبه الواریه را ملاحظه نمودند، لابد مدارائی همی کردند.  
 مع القصه حضرت سلطان حسن شاه قاجار مؤید امر گیلانات را نظمی مجدد داده و حاجی جمال گیلانی را به خود خوانده و از آنجا به قزوین رانده، قزوین را به فرّ قدوم خود تزیین داد و از آن ولایت روی به عراق نهاد. وقوع این واقعه و سنوح این سانحه در وقتی بود که کریم خان زند به اصفهان متوقف و جماعت گرمسیری فارس با وکیل در مقام مخالفت متوافق و از طرفین منازعه و مدافعه گرم بود، به